

اگر مشروطه این است زنده باد استبداد

روزنامه مرد امروز تهران به قلم آقای مهرداد مسعود

«خواربار در این کشور بقدری ارزان است و تهیه منزل آنقدر سهل می باشد که هیچ کس از این لحاظ دچار زحمتی که منجر به ناامیدی گردد نمی باشد.»
از کتاب سه سال در آسیا - تالیف کنت دوگوبینو ص ۵۹ ترجمه فارسی»

حقیقتاً زنده باد استبداد، برای این که این مشروطه غریب و عجیب ما، این مشروطه خودرو و دیمی ما، این مشروطه در هم جوش ما که به هیچ یک از مشروطه های عالم شبیه نیست کم جان ما را به لب رسانیده است!
این مشروطه هشلهف ما که زیر سایه بلند پایه خود دزدها و آدم کشها و غارت گرها را پناه داده و پشت سنگر قوانین و نظامات و مقررات آنها را از هر تعرض و بازخواستی مصون داشته است رفته رفته جام صبر ما را لبریز نموده است! لختمان می کنند تا می گوئیم چرا؟! می گویند مملکت مشروطه است مملکت قانون دارد، مملکت عدلیه دارد، نظامات دارد، مقررات دارد، مجلس دارد، کوفت و زهر مار دارد بروید از مجاری قانونی اقدام نمایید!
بر فرقدمان کوفته مالمان را می ربایند و جانمان را می گیرند، تا تعرض می کنیم، می گویند مملکت مشروطه است، قانون دارد، عدلیه دارد، نظمیه دارد، نظامات و مقررات دارد، بروید به محاکم صالحه و ادارات مربوطه رجوع نمایید!

خوش مزه تر از همه این که، این مشروطه، این قوانین این مقررات و نظامات همگی یک طرفه و یک جانبه بوده و وقتی نوبت مشروطه ما می رسد و ما می خواهیم از مشروطه استفاده کنیم، آن وقت دیگر کشک چی و پشم چی است! بطوری تخم مشروطه و نهال قانون می خشکد که تو گویی که رستم ز مادر نژاد!

من حقیقتاً به سهم خود از این مشروطه خسته شده‌ام، من واقعاً در قسمت خود از این مشروطه به تنگ آمده‌ام.

آخر مسلمانان شما را به خدا این چه مشروطه است که در سایه آن محمد درگاهی (چاقو) جان محمد شمر، بعد از آن همه آدم کشی، گلشائیان، امیر خسروی، نیک‌پور، خدایارخان، کریم آقاخان و صدها امثالشان پس از آن همه سوء استفاده راست راست در خیابانها می‌چرند، و به ریش مردم می‌خندند، و هر کس بخواهد چپ به نعل کفششان نگاه کند مشروطه و قانون عدلیه و مقررات به رخشان کشیده به محاکم صالحه! حواله شان می‌دهند! در صورتی که اگر یک روزنامه نویس، اسم شریف این آقایان را بی وضو بنویسد، آن وقت دیگر مشروطه و قانون و مقررات همه مالیده شده، مستبدانه روزنامه‌اش را توقیف و درب دکانش را تخته می‌کنند؟!

آخر این چه مشروطه است؟! آخر این چه حکومت دموکراسی است؟

خوب آقایان، اگر مملکت رای آنها مشروطه است. برای اینها هم باید مشروطه باشد، اگر آنها را نمی‌شود توقیف و مجازات کرد مگر از مجرای قانون و به حکم قانون! پس اینها را هم نباید توقیف و آزار نمود، مگر از راه قانون و به حکم قانون، پس علت این تبعیض چیست؟ پس این یک بام و دو هوا چه معنی دارد؟ پس معلوم می‌شود که مشروطه ما هم مثل حلوی منصور علی شاه فقط به میل آقایان ساخته شده و به اشتهای آقایان تناول می‌شود!

منصور علی شاه کشکول پر از حلوی خود را در کنار نهر با صفائی زیر درخت بید مجنون به زمین گذاشته تخت پوست را پهن کرده مثل ملا یزقل که تازه از خانه کثیف محله توی عمارت شش طبقه خیابان شاه رضا با اتومبیل چهل و دو آمده باشد! ذوق کنان کشکول حلوا را نوازش داده با یک دنیا عشو و ناز حلوا را از کشکول بیرون آورده قریب بیس سی آدمک کوچک از آن ساخته همه را ردیف جلوی خود چیده با ولی گفت:

تو حضرت آدم هستی و تمام گناهان بشر و بدبختی‌های انسان تقصیر تو است، تو از کثرت شهوت پرستی گول حوا را خورده به شجره ممنوعه دست درازی کردی و دست ما را

از بهشت عنبر سرشت کوتاه نمودی، حالا سزای تو این است که زیر دندان‌های من طعم عذاب دنیا را بچشی تا اگر باز به بهشت رفتی قدر عاقبت را بدانی، سپس او را در دهان گذاشته با کمال اشتها ملج ملج کنان حضرت آدم را تناول نمود! بعد یک یک انبیاء و اولیاء و فلاسفه و بزرگان را پیش کشیده، پس از استنطاق و بازخواست مفصل آنها را محکوم نموده و نوش جان نمود تا این که سر دسته گناهکاران را پای میز مجازات کشیده و تمام آن مجازات مقدمه این دادرسی بوده خدا را مخاطب ساخته گفت:

سر منشاء تمام گناهان و جرائم و جنایاتی که تاکنون اتفاق افتاده تو هستی، تویی که همه گناهکاران را خلق و ایجاد نموده، سند مفت خواری را به ارازل و اوباش می دهی و احکام حمالی و جان کندن را به دست عوام الناس می سپاری! تویی که اجازه می دهی صدها هزار نفر بر آفتاب تابستان و میان برف و کولاک زمستان در بیابانها جان کنده تولید ثروت نمایند و نتیجه آن عاید یک مشت شیاد و حقه باز که پا را از گوشه قصرها و از رکاب اتومبیل‌های خود پایین نمی گذارند بشود! اول مقصر تو هستی! تو باید بیش از همه مجازات شوی.

همین که منصور علی شاه خواست خدا را در دهان بگذارد مردی که بالای درخت تمام گفته‌ها را شنیده بود پایین جسته دستش را گرفت و گفت، گل مولا! چه کار می کنی! می خواهی دنیا را به هم بزنی و عالم را کن فیکون نمایی!

منصور علی شاه تبسمی کرده خدا را زمین گذاشت و گفت، درویش نگذاشتی، کار خودم را بکنم. اگر خدا را خورده بودم همگی راحت شده بودیم!!

منصور علی شاهای خودمان که سالها است از حلوای مشروطه همه چیز می سازند و آزادانه با کمال اشتها نوش جان می فرمایند.

کاش یک مرتبه خالق مشروطه یعنی مجلس شورای ما را هم بخورند و جان همگی را از این پرده خیمه شب بازی خلاص نمایند. هی می گویند سطح زندگی بالا رفته، هی می گویند مردم گرسنگی می خورند، هی می گویند نان نیست، آب نیست، لباس نیست، وسیله حمل و نقل نیست، دوا نیست، راحتی و آسایش نیست، هی می گویند چرا دولت اقدام نمی کند؛ چرا

دولت اصلاح نمی‌کند، چرا مجلس چاره نمی‌کند، چرا وکلا علاج نمی‌کنند، و ...

هیچ کس فکر نمی‌کند که خود دولت و مجلس علت و منشاء این گرانی و بدبختی نیستند! مجلس به دولت اجازه می‌دهد که در سال چهار میلیارد پول از این مردم پا برهنه و عریان، از این مردم گرسنه و ویلان گرفته شود و به بی‌دست و پاهای، به بی‌کارها، به قلدرها و گردن‌کشها، به کاسه و کوزه‌دارها و شتیله‌گیرها به عناوین مختلف داده شود!

مجلس به دولت اجازه می‌دهد که لیو فروشهای جلو بازار، از گداگرسنه‌های آخر چاله میدان، از گاوچرانهای کن و سولقان، از کرباس بافهای یزد و کرمان مالیات گرفته شود و به حساب سرلشگر خدایارخان و کریم آقاخان و اسمعیل مرات حقوق تقاعد پرداخته شود.

در صورتی که اگر به حساب آنهارسیدگی شود خدا عالم است چه محشری بپا خواهد شد! مجلس به دولت اجازه می‌دهد خال قزی سکینه رختشوی، عمه قزی ربابه دلاک، و بی‌بی لیلای بندانداز استکان دانه هفت شاهی که شرکت مرکزی از پول آنها خریده و به نیکپور به همان قیمت نسبه فروخته دانه چهار ریال خریداری نمایند تا جناب جلالتمآب ایشان بتوانند چهار صد هزار ریال مهر گوهر نیکتای آقای معتمد السلطنه فرخ نمایند.

آخر این چه مجلس است؟! این چه مشروطه‌ای است؟! این چه دولتی است!؟

آخر اینها دیگر از جان ما چه می‌خواهند؟! آخر کنه‌هایی که شکمشان از خون مردم ورم کرده است چرا دست از سر این لاش مرده بر نمی‌دارند.

آخر شما را به خدا در کجای دنیا دیده شده که دولتی هم شکست خورده و اشغال شده باشد و به فاتحین یا متفقین خود غرامت جنگ بدهد و در عین حال صدی چهل هم بودجه وزارت جنگش را اضافه نماید.

آخر شما را به خدا در کجای دنیا برای معادنی که نیست این همه دنگ و فنگ تراشیده و برای خواری که وجود ندارد وزارتخانه جدید تأسیس کرده‌اند.

آخر شما را به خدا بس است! بس است! هر چه کرده‌اید بس است! دیگر ما را راحت بگذارید؛ ما دولت لازم نداریم، سرپرست نمی‌خواهیم، ما به فداییان وطن که سرحدات ما را حفظ کنند احتیاج نداریم! بگذارید به بدبختی و گرسنگی خودمان بمیریم و با این

مشروطه‌ای که شما به پا کرده‌اید حسرت دوره استبداد را بگور ببریم!
 شما خیال می‌کنید که اگر ما اصلاً مجلس و دولت نداشته باشیم روزگاران بدتر از این
 خواهد بود؟! بیشتر از این گرسنگی خواهیم خورد؟! کثیف تر از این زندگی خواهیم کرد؟!
 زیادتر از این ظلم خواهیم کشید؟! بالاتر از این غرامت جنگ خواهیم داد و پست‌تر از این
 خواهیم بود!؟

شما را به خدا دست از سر ما بردارید شما که هر کدام چندین ده و صد هزار تومان پول و
 ثروت دارید، بروید به کار خودتان برسید و ملت بدبخت ایران را ندیده بگیرید! و خیال
 نکنید که اگر قدرت از دست شما خارج شود، حساب و بازخواستی به میان خواهد آمد و
 گذشته مشکوک و ثروت مخدوش شما ایجاد خطری بر اینان خواهد کرد! خیر مطمئن
 باشید، ملت نجیب ایران واقعاً نجیب است، ملت نجیب ایران به قدری نجیب است که اگر
 پای دکان نانوائی از گرسنگی بمیرد دست به طرف منبری که پر از نان است دراز
 نخواهد کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی